

## بررسی تطبیقی جلوه‌های کیفرگرایی در نظام‌های حقوقی و تاثیر آن بر الگوهای کیفرزدا

گلناز مرادی پسند<sup>۱</sup>، گلتاز بشیریه<sup>۲</sup>، هممورت بشیریه<sup>۳</sup>، حسین غلامی دون<sup>۴</sup>

### چکیده:

**زمینه و هدف:** جوامع مختلف برای پاسخ به پدیده مجرمانه رویکردهای متفاوتی اتخاذ می‌کنند. برخی از این رویکردها حاکی از سخت‌گیری نسبت به مرتکب بوده و برخی نیز دلالت بر تسامح و تساهل نسبت به او دارند. زمانی که توسل به کیفر به عنوان اولین راه‌حل شناخته شود و شدت‌گرایی در اعمال مجازات‌ها به عنوان روشی مطلوب برای کنترل بزهکاری باشد، گفته می‌شود که قلمرو اجرای عدالت کیفری به کیفرگرایی مبتلا شده و زمانی که استفاده از سیاست‌های مبتنی بر عقب‌نشینی کیفری - علی‌الخصوص کیفرزدایی - جهت اصلاح و درمان و اعطای فرصت به مرتکب جایگزین اعمال کیفر می‌شود و کیفردهی آخرین راهکار تلقی می‌گردد، گفته می‌شود که الگوی حاکم بر سیاست جنایی الگویی کیفرزدا است. مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این سوال است که کیفرگرایی و جلوه‌های متعدد آن چگونه بر الگوهای کیفرزدا تاثیر گذاشته و سیاست‌های کیفرزدا را به انزوای می‌کشاند.

**روش‌شناسی:** این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی و تحلیل سوال مورد اشاره پرداخته است.

**یافته‌ها و نتایج:** نتایج پژوهش حاضر بیانگر این موضوع است که بین افزایش رویکردهای کیفرگرایانه و کاهش رویکردهای کیفرزدا رابطه مستقیم وجود دارد؛ بدین توضیح که هر اندازه به میزان کیفرگرایی و ترویج آن در ابعاد مختلف جامعه اضافه گردد، از میزان آمادگی جامعه برای پذیرش ظرفیت‌های کیفرزدا کاسته خواهد شد و در نتیجه، اعمال سیاست‌های حمایتی مبتنی بر رفاه‌گرایی با چالشی اساسی مواجه می‌شود.

**واژگان کلیدی:** کیفرگرایی، شدت‌گرایی، کیفرزدایی، حداقل مداخله.

\* استناددهی (APA): مرادی پسند، گلتاز؛ بشیریه، هممورت؛ غلامی دون، حسین (۱۴۰۰). **بررسی تطبیقی جلوه‌های کیفرگرایی در نظام‌های حقوقی و تاثیر آن بر الگوهای کیفرزدا**. تحقیقات حقوقی آزاد. ۱۴(۵۱): ۱۹۷-۲۱۵. قابل بازیابی از: [http://alr.iauctb.ac.ir/article\\_683844.html](http://alr.iauctb.ac.ir/article_683844.html)

\* گروه حقوق، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران. رایانامه: Elnaz.moradipasand67@yahoo.com

\*\* استادیار دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: tahmoores\_b@yahoo.com

\*\*\* استاد دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. رایانامه: gholami1970@yahoo.com



## مقدمه

کیفرگرایی معادل فارسی واژه *punitivness* در زبان انگلیسی است و بیانگر گرایش بیش از حد به اعمال مجازات‌ها و نوعی عدم تناسب در توسل به شیوه‌های واکنشی و اقدامات کیفری می‌باشد. کیفرگرایی به معنی گرایش فوق‌العاده به کیفر و توسل بی‌رویه به آن محصول، عدم توجه با سیاست‌های فراکیفری / فراحقوقی و به نحو خاص ناشی از عدم توجه به سیاست‌های اجتماعی حمایت‌گرایانه یا رفاه‌گرا است (غلامی، ۱۳۹۵: ۳۵۹). کیفرگرایی یکی از تحولات عدالت کیفری در دهه‌های اخیر بوده و دارای زمینه‌های مختلف است. این جریان فکری پس از طرح ادعای ناتوانی نظریه سیاست‌های اصلاح و درمان در پیشگیری از جرائم و اصلاح مجرمان که مبتنی بر سیاست‌های کیفرزدا بود، مطرح شد. اگر این باور که فرد متفاوت با جامعه، یا باید همانند اکثریت مردم جامعه شود یا از جامعه حذف و طرد گردد، موجب فراهم شدن زمینه مناسبی برای توسل به مجازات شود، چنین دیدگاهی بستری وسیع برای استفاده از کیفرهای حذف‌کننده در مرحله صدور و اجرای حکم فراهم می‌نماید و زمینه‌ساز اقدامات کیفرگرایانه خواهد شد.

کیفرگرایی با فاصله گرفتن از دیدگاه‌های مجرم‌محور، اساس توجه خود را بر جرم‌قرار می‌دهد. در این رویکرد، مجرم به مثابه کنشگری اقتصادی است که با به کارگیری عقل و محاسبه سود و زیان عمل خود دست به ارتکاب جرم می‌زند و تنها راه مقابله با او، وضع و اعمال مجازات‌های سخت و قطعی است.

به طور کلی، برای اینکه معتقد باشیم که سیاست جنایی رویکرد کیفرگرایانه اتخاذ کرده است، عوامل مختلفی را باید سنجید. مولفه‌هایی همچون جرم‌انگاری افراطی و تورم جرائم پیش‌بینی‌شده در قانون، توسل افراطی به کیفرهای سرکوبگرانه شدید همانند حبس‌های طولانی‌مدت، مجازات‌های جسمانی مانند شلاق، قطع اعضای بدن، افزایش و تشدید میزان مجازات‌ها، شدت عمل در اجرای کیفرها، به کارگیری الفاظ مبهم و تعریف نشده در قانون، چنانکه امکان تفسیرهای متفاوت را فراهم آورده و افراد بیشتری را بتوان در آن گنجانند، نقض موازین دادرسی عادلانه، حذف یا کاهش پتانسیل‌های قانونی جهت توقف یا سقوط مجازات کاهش یا حذف موجبات مخففه، همگی مولفه‌هایی است که می‌تواند از عناصر مقوم این رویکرد باشد.

کیفرزدایی نیز عبارت است از هر اقدامی که پس از ارتکاب جرم و احراز مسولیت کیفری مجرم اتخاذ می‌گردد و با حفظ وصف مجرمانه عمل ارتكابی، موجبات حذف یا تعدیل مجازات به صورت تقلیل مجازات و یا تبدیل کیفر به مجازاتی سبک‌تر یا جایگزین‌سازی اقدامی غیر کیفری به جای مجازات اصلی را فراهم می‌کند. بنابراین، اقدامات انجام شده در فرایند کیفرزدایی می‌تواند دارای ماهیت کیفری یا غیر کیفری (مدنی، اداری و...) باشد. این دو رویکرد در تقابل با یکدیگر شیوه‌های متضادی از پاسخ به جرائم را بیان می‌کنند. در رویکرد کیفرزدایی با حفظ

وصف مجرمانه عمل ارتكابی، موجبات حذف یا تعدیل مجازات به صورت تقلیل مجازات و یا تبدیل کیفر به مجازاتی سبک‌تر یا جایگزین‌سازی اقدامی غیر کیفری به جای مجازات اصلی فراهم می‌شود؛ در حالی که در رویکرد کیفرگرانه تنها از مجازات به عنوان اولین پاسخ کیفری استفاده می‌شود، بلکه از حیث میزان مجازات نیز نوعی عدم تناسب و شدت‌گرایی و توسل افراطی به کیفرهای سرکوب‌گرانه شدید همانند مرگ، حبس‌های طولانی‌مدت، مجازات‌های جسمانی خشن مانند شلاق، قطع اعضای بدن قابل مشاهده می‌باشد.

### ۱. جلوه‌های کیفرگرایی در نظام‌های حقوقی

در این مقاله ضمن توصیف مختصر جلوه‌های کیفرگرایی و الگوهای کیفرزدا به بررسی نحوه تاثیرگذاری این جلوه‌ها بر الگوهای مبتنی بر سیاست‌های کیفرزدا و نتایج حاصل از آن در سیاست کیفری جوامع می‌پردازیم.

#### ۱-۱. کیفرگرایی فرهنگی

فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه از جامعه خویش فرا می‌گیرد، تعریف می‌کنند. در کشورهایی که سیاست‌های عمومی و اجتماعی و به طور خاص سیاست‌های کیفری به اعتبار مبنای دموکراتیک دولت‌هایشان تحت تاثیر مستقیم افکار عمومی قرار دارند، همواره کوشش می‌شود که سیاست‌های مورد نظر در موافقت با افکار عمومی و یا برای شکل‌دهی به آن شکل بگیرند. لذا، در جامعه‌ای که تمایل به اعمال مجازات‌ها از سوی مردم مورد استقبال قرار می‌گیرد، رویکردهای کیفرزدا یا نه عقب‌نشینی می‌کند و کیفرگرایی فرهنگی زمینه‌ساز ایجاد سیاست‌های مبتنی بر تشدید و سخت‌گیری می‌شود. منظور از کیفرگرایی فرهنگی این است که تمایل به اعمال کیفرها و استفاده از شیوه‌های سرکوبگرانه در پاسخ به جرائم در میان مردم برای کنترل جرائم و اجرای دقیق عدالت به صورت یک باور و عادت درآید. بنابراین، کیفرگرایی فرهنگی به افکار عمومی مردم در زمینه نقش موثر کیفر و کیفردهی بیشتر بر می‌گردد. افکار عمومی زمانی شکل می‌گیرد که اولاً، مسئله‌ای مطرح شود. ثانیاً، آن مسئله برای عموم مردم واجد اهمیت تلقی شده، به نحوی که پیرامون آن یک سری کنش‌ها از سوی مردم صورت گیرد (محمودی جانکی و مرادی حسن‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۷۹). در جامعه‌ای که افکار عمومی خواهان استفاده از شیوه‌های سرکوبگرانه در پاسخ به جرائم در میان مردم برای کنترل جرم و اجرای دقیق عدالت به صورت یک باور و عادت در می‌آید، تمایل به اعمال مجازات‌ها از سوی مردم مورد استقبال می‌گیرد. از این موضوع تحت عنوان کیفرگرایی فرهنگی نیز یاد می‌شود. باور به کیفر یا کیفرگرایی فرهنگی بیانگر تمایل عمومی به کیفر و کیفررسانی بیشتر است.

از جمله دلایل بروز این معضل می توان به عملکرد رسانه ها اشاره نمود. رسانه های نوشتاری، شنیداری و دیداری با انعکاس جهت دار و هدفمند اخبار مربوط به ارتکاب جرائم، تصویری خاص از مفاهیمی نظیر جرم و بزهکاری در ذهن شهروندان تولید می کنند و به همین دلیل، بر کیفیت داوری جامعه در خصوص جرائم و نحوه مقابله با آنها تأثیر می گذارند (فرجیها، ۱۳۸۵: ۵۸)؛ به طوری که اخبار جنایی رسانه ها موجب گسترش احساس ترس از جرم می شود. این ترس در میان بزه دیدگان به خصوص بزه دیدگان جرائم خشونت آمیز بیشتر است، زیرا آنها نه تنها از بزه دیدگی مکرر ترس دارند، بلکه گاهی نمادهایی که یادآور بزه دیدگی آنان است، ترس را در ذهن آنان برافروخته می کند (نیکوکار و همت پور، ۱۳۹۱: ۷۰). به دنبال چنین وضعیتی افکار عمومی به دستگاه قضائی برای تحمیل مجازات های شدید به بزهکاران فشار وارد می کند. بنابراین، رسانه نقش موثری در ایجاد باور عمومی به کارآیی کیفر دارد. همچنین، می توان گفت رسانه ها از بُعد دیگری هم می توانند به امنیتی شدن عدالت کیفری و افزایش جنبه های کیفرگرایی منجر شوند. نقش این فعالیت ها در گسترش قلمرو بزهکاری از طریق ایجاد عناوین مجرمانه جدید با افزایش حساسیت نسبت به آن قابل انکار نیست (فرجیها، پیشین: ۷۵).

در کنار نقش رسانه ها بر گسترش کیفرگرایی در میان مردم می توان به عدم آگاهی مردم به شیوه های کنترل جرم و تکیه بر اقدامات کیفری اشاره کرد. مردم و بزه دیدگان به دلیل نگاه سطحی به مساله پیچیده جرم نسبت به نخبگان سیاسی - اجتماعی (و اغلب بدون علت یابی) بیشتر طرفدار استفاده از برنامه های سخت گیرانه برای بزهکاران هستند و به طور عمده تنها راه ممکن برای برقراری امنیت را به کارگیری اقدامات سرکوبگرانه و خصمانه می دانند، زیرا بزه دیدگان و مردم عادی چنین می پندارند که افزایش سزادهی خود مسیری است که می تواند پیشگیری از تکرار آنچه رخ داده را محقق سازد و مجازات سنگین می تواند عاملی مهم جهت پیشگیری و حذف پدیده جنایی باشد (غلامی، ۱۳۸۷: ۳۲۷). کارن گلد در پژوهشی که در خصوص رویکرد افکار عمومی به نام عدالت کیفری در امریکا، انگلستان و کانادا انجام داده بود، به این نتیجه رسیده که به طور کلی مردم بر این عقیده هستند که مجازات ها بسیار ملایم و منعطف هستند (گلد<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶: ۳۰). آنها انتظار دارند که دولت نه تنها باید در ساده ترین جرائم هم برخوردهای ضربتی و شدید نشان دهد، بلکه باید از هیچ تلاشی برای تنبیه مرتکب نیز کوتاهی نکند.

از جمله دلایل دیگر عواملی چون باورهای مذهبی، نژادی و حتی میزان هم ذات پنداری با مجرمان در میان گرایش های سخت گیرانه می باشد. به عنوان نمونه شهروندان در کشورهای اسلامی کیفرهایی چون قصاص را حکم خداوند تلقی نموده و به علت جو انتهایی ناشی از وخامت عمل مجرمانه خانواده مقتول و اطرافیان بر لزوم اعمال قصاص تأکید می نمایند. استقبال عمومی از

<sup>1</sup> geld

مجازات اعدام علنی به نحوی که گاه همراه با حضور چند صد یا چند ده هزار نفری است، تنها بیانگر تمایل اجتماعی به اجرای عدالت نیست، بلکه به نحوی بیانگر کیفردوستی و تمایل عمومی به سیراب کردن عطش انتقام و تغذیه تمایل به خشونت در ملاعام نیز هست. همراه کردن کودکان، ابراز شادمانی از مرگ محکوم و... نمادهایی از چنین تمایلی محسوب می‌شوند (غلامی، پیشین: ۳۶۷). در چنین جامعه‌ای که مجازات توسط مردم مورد حمایت قرار می‌گیرد، زمانی که از سیاست کیفرزدایی صحبت به میان می‌آید، مردم فکر می‌کنند که از خطای مرتکب چشم‌پوشی شده و به او اجازه داده می‌شود که هرگونه که بخواهد، در جامعه رفتار کند. در نتیجه چنین باوری تمایل به کیفر تقویت و رویکردهای کیفرزدایانه تضعیف می‌شوند. لذا، لازم است تا با شناسایی عوامل تضعیف‌کننده رشد و توسعه کیفرزدایی موانع برطرف شود.

## ۱-۲. کیفرگرایی سیاسی

کیفرزدایی به عنوان راهبردی که درصدد حذف یا تعدیل مجازات‌ها و یا جایگزین نمودن تدابیری غیر کیفری است، به دلیل ارتباط تنگاتنگی که با حاکمیت کشور دارد، از مسائل سیاسی متاثر می‌باشد. «اگر سیاست، حقوقی شود، حقوق و آزادی‌های شهروندان به گونه‌ای مطلوب تضمین و تامین می‌شود، اما فاجعه زمانی رخ می‌دهد که حقوق کیفری به ابزاری سیاسی و وسیله‌ای برای حکمرانی تبدیل می‌شود. در این صورت، حقوق و آزادی‌های اساسی معنای واقعی خود را از دست می‌دهند و تنها به واژگانی کمرنگ و فاقد اعتبار الزام آور، در برابر قوای حاکم تنزل می‌یابند.» (کاشفی اسماعیل زاده، ۱۳۸۴: ۲۶۳). تبدیل حقوق کیفری به ابزاری سیاسی و توسعه کیفرگرایی سیاسی به دو دلیل می‌باشد: دلیل اول تمایل دولت‌ها به حفظ اقتدار خود با دیدگاه‌های کیفرگرایی است و دلیل دوم غلبه عوام‌گرایی کیفری در میان سیاستمداران می‌باشد.

وقتی حکومت با توسل به کیفر، فرمانروایان را وادار به فرمانبرداری می‌کند، در حال اعمال قدرت است، اما چنانچه حکومت از چنان مقبولیتی برخوردار باشد که بدون نیاز به اعمال قدرت، خود شهروندان به صورت داوطلبانه و با درجه‌ای از ارادی بودن به اطاعت از فرامین حکومت تن دهند، می‌گوییم این حکومت از اقتدار و مقبولیت برخوردار است. بنابراین، هرگاه از مقبولیت کافی در میان شهروندان برخوردار نباشد، تلاش می‌کند این فقدان اقتدار را با توسل به جلوه‌های قدرت از جمله توسل به ابزارهای کیفری جبران نماید.

واکنشهای کیفری همواره در شمار کارآمدترین روشهای اعمال قدرت دولتها قرار دارند (جوادی‌ساداتی و نجفی ابرند آبادی و نوبهار، ۱۳۹۶: ۳۷). به عبارتی دیگر، مجازات نه صرفاً یک واکنش طبیعی، که یک فناوری اندیشیده شده برای حراست از قدرت است (جوان جعفری

بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۴). حقوق کیفری و مجازات، شدیدترین نوع اجبار فرمانروا و هسته مرکزی تمام ابزارهای اجبار او است.

اصولاً مجازات به واسطه خصوصیت سرکوبگری، برخورداری از چهره ی اخلاقی و نیز قدرت قاعده مندسازی رفتارها همواره مورد توجه حکومت های سیاسی و در یک نگاه گسترده تر، قدرت بوده است و دولتها از مجازات و قوانین کیفری به عنوان ابزار اعمال قدرت و حل برخی مشکلات خود استفاده می کنند. امروزه دولت ها به بهانه کنترل جرم و مدیریت خطر، سیاست های کیفری خود را تشدید کرده و در میان اجرای عدالت و یا تامین امنیت، سیاست خود را بر مدار امنیت گرایی و مدیریت خطر پایه گذاری می کنند (طاهری، پیشین: ۱۲) و مداخله خود را چنین توجیه می کنند که مردم و شهروندان جامعه از دولت مقتدر خود درخواست دارند تا امنیت خاصی برای آنها فراهم نماید که نگرانی ها و دغدغه های آنها در جهان صنعتی در زندگی متأثر از این روند پیچیده را کاهش دهد (شریفی طراز کوهی، ۱۳۹۲: ۱۱) و این امنیت را با اعمال مجازات بر ناقضان قانون تامین می کنند.

عوام گرایی کیفری رویکردی است که از دهه ۱۹۹۰ وارد ادبیات جرم شناسی شده است و سیاست کیفری بسیاری از کشورها را تحت تاثیر قرار داده است. اصطلاح عوام گرایی کیفری اولین بار توسط آنتونی ادوارد باتمز مطرح شد. از نظر وی، سیاستمداران اکثراً معتقدند که مردم گرایش به کیفر دارند و به همین دلیل آنها سیاست های سخت گیرانه و کیفرگرا را اعمال می کنند، حال آنکه نظر مردم ممکن است این نباشد (باتمز<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵: ۴۰)

منظور از عوام گرایی کیفری این است که سیاستگذاران و دست اندر کاران نظام عدالت کیفری به منظور جلب آراء عمومی، کسب مشروعیت و حمایت عوام، بدون توجه به یافته های علمی، دیدگاه های نخبگان و معیار اثربخشی و کارآمدی آنها، سیاست ها و برنامه هایی را تدوین و اجرا می کنند که همسو با دیدگاه های عامه مردم است و در عرصه کیفری به دلیل اینکه چنین برداشت می شود که باور و گرایش افکار عمومی، توسل به مجازات ها، آن هم از نوع شدید و روش های سخت گیرانه برای کنترل جرم است، در نتیجه وفاق عمومی بر دانش تخصصی کنشگران رسمی نهاد عدالت کیفری تقدم می یابد. این مفهوم درصدد به تصویر کشیدن سیاستی بوده که ضمانت اجراهای کیفری را برای نیل به اهداف خود به کار گرفته و باور دارد که گرایش مردم به سوی رویکردهای تنبیهی است. می توان گفت که عوام گرایی کیفری در جستجوی فرصتی است که مجازات مجرمان را به یک نمایش نمادین برای ایجاد اطمینان مجدد و تسلی خاطر مردم ناظر بر تحقیر و حقارت آنان تبدیل نماید (پرت، ۱۳۹۲: ۵۱). نظام هایی که تحت تاثیر عوام گرایی قرار گرفته اند، از اجرای سیاست های علمی مبتنی بر تحقیقات جرم شناسی دوری گزیده و به سمت

<sup>1</sup> Bottoms

سیاست‌های احساسی و تبلیغاتی گرایش پیدا می‌کنند. بنابراین، سیاست‌هایی که تحت تاثیر رویکرد عوام‌گرایی کیفری تصویب می‌شوند، بیشتر ماهیت سخت‌گیرانه، امنیت‌مدار و احساسی دارند؛ نمونه‌هایی از این رویکرد را در قوانین کیفری ایران نیز می‌بینیم. برای مثال، در تصویب یک فوریت «طرح تشدید مبارزه با جرائم خشونت‌بار» پس از چندین مورد قتل‌های خشونت‌آمیز از جمله قتل مربوط به قهرمان مسابقات قویترین مردان ایران به دلیل اختلال در امنیت جامعه و جریحه دار شدن وجدان عمومی به یک مطالبه عمومی تبدیل شد و از آنجا که سیاست‌های عوام‌گرا بر مبنای حوادث روزمره و بحران‌های مقطعی در جامعه تصویب می‌شود و حادثه محور است، هر زمان حادثه این چنینی اتفاق بیفتد، به سرعت تلاش می‌شود تا با وضع یک قانون احساسات عمومی را آرام نمود و این کار نتیجه‌ای جز تورم قوانین کیفری در پی نخواهد داشت و برعکس، از هرگونه جرم‌زدایی و کیفرزدایی به شدت اجتناب می‌شود.

### ۳-۱. کیفرگرایی پلیسی (اجرایی)

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های کیفرگرایی مربوط به اقدامات کارگزاران دولتی، یعنی پلیس می‌باشد که از مهم‌ترین نهادهای کنترلی است. پلیس یک سازمان دولتی است که همواره در نزد افکار عمومی با عنوان ضابط قضائی و مامور کشف جرم و سرکوبی مجرمان شناخته شده و به طور سنتی نقش این نیرو در چارچوب نظام کیفری تصور شده است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ۱۴۱). لیکن، اگر اهمیت تامین امنیت منجر به گسترش اختیارات نیروهای پلیسی به صورت نامناسب شود، می‌تواند به عنوان چالشی اساسی در مقابل فرایندهای کیفرزدا مطرح گردد؛ بدین صورت که نیروهای پلیسی به عنوان یک نهاد کنترلی در مقابل هرگونه رفتار ضد هنجار، رویکرد دفاعی را به عنوان اولین و مناسب‌ترین اقدام علیه بزهکار آغاز نمایند.

دولت که قدرت برتر را در اختیار دارد، به منظور برقراری امنیت و اعمال حاکمیت، ابزارها و سازمان‌هایی را به وجود می‌آورد که نیروی پلیس یکی از آنهاست (یزدان فام، ۱۳۸۸: ۱۲۳). سازمان پلیس، یک سازمان دولتی است که همواره در نزد افکار عمومی با عنوان ضابط قضائی و مامور کشف جرم و سرکوبی مجرمان شناخته شده و به طور سنتی نقش این نیرو در چارچوب نظام کیفری تصور می‌شده است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ۱۴۱). لیکن، اگر اهمیت تامین امنیت منجر به گسترش اختیارات نیروهای پلیسی به صورت نامناسب گردد، می‌تواند به عنوان چالشی اساسی در مقابل فرایندهای کیفرزدا مطرح گردد؛ بدین صورت که نیروهای پلیسی به عنوان یک نهاد کنترلی در مقابل هرگونه رفتار ضد هنجار، رویکرد دفاعی را به عنوان اولین و مناسب‌ترین اقدام علیه بزهکار آغاز نمایند.

«کره شمالی از جمله کشورهایی است که پلیس دارای اختیارات گسترده در نظام عدالت کیفری آن می باشد. در این کشور، پلیس یا سایر نهادهای مجری قانون مهم ترین نقش را ایفا نموده و در مقایسه با سایر اجزای نظام عدالت کیفری قدرت بسیار بیشتری دارند. آنها می توانند به طور شفاهی حسب صلاحدید خود نسبت به توقیف و بازداشت هرکسی تا یک سال بدون طی مراحل رسیدگی قضایی اقدام نمایند. نهادهای مذکور دارای زندان های خاص خود هستند و در برخی موارد پلیس یا سایر نهادهای مجری قانون از قدرت تصمیم گیری قضایی مانند صدور حکم محکومیت، مجازات و اجرای حکم نیز برخوردارند.» (غلامی، ۱۳۹۰: ۲۰۶). در این کشور و یا کشورهای این چینی، پلیس مورد نفرت و ترس مردم واقع شده و با اعمال اختیارات گسترده خود نظامی گری را ترویج می کند. در حالی که پلیس نهادی است که به دلیل اینکه با گروه های زیادی تعامل برقرار می کند، عملکردش مورد قضاوت مردم قرار می گیرد و از این رهگذر معیاری برای مقبولیت و تأمین نظم و امنیت توسط پلیس برای شهروندان به وجود می آید.

اختیار پلیس برای اعمال نظم عمومی، به دلیل تعصبات نژادی، قومی و طبقاتی می تواند فوق العاده مشکل ساز شود؛ بدین معنا که اقتدارگرایی پلیس در کنترل تخلفات نه تنها به هیچ وجه نمی تواند منجر به تأمین امنیت و نظم عمومی گردد، بلکه برعکس می تواند زمینه های تحدید حقوق شهروندان را فراهم نماید و در نتیجه مداخله گسترده و نامناسب خود، نقش سایر نهادهای کنترل کننده و جامعه پذیرکننده را نادیده می گیرد (غلامی، ۱۳۹۵: ۳۸۳). در حالی که برای تأمین امنیت باید در شاخه اجتماعی از سرکوب حداقلی استفاده گردد، نه اینکه با ماهیت نظامی دادن به عرصه اجتماعی موجب شکل گیری مشکلات دیگر شد. در واقع، بدیهی است اگر این دخالت در برخورد با جرایم خرد از سختگیری و انعطاف ناپذیری نامعقولی برخوردار باشد، چنین امری بر مقبولیت و کیفیت رابطه پلیس با شهروندان تأثیر خواهد گذاشت.

اختیار پلیس برای حفظ و برقراری نظم عمومی می تواند به دلایلی نظیر تعصبات نژادی، قومی و طبقاتی فوق العاده مشکل ساز شود. بدین معنا که اقتدارگرایی پلیس در کنترل تخلفات نه تنها به هیچ وجه نمی تواند منجر به تأمین امنیت و نظم عمومی شود، بلکه برعکس می تواند زمینه های تحدید حقوق شهروندان را فراهم نماید و در نتیجه مداخله گسترده و نامناسب خود، نقش سایر نهادهای کنترل کننده و جامعه پذیرکننده را نادیده می گیرد (غلامی، پیشین: ۳۸۳). در حالی که برای تأمین امنیت باید در شاخه اجتماعی از سرکوب حداقلی استفاده گردد، نه اینکه با ماهیت نظامی دادن به عرصه اجتماعی موجب شکل گیری مشکلات دیگر شد. در واقع، بدیهی است اگر این دخالت در برخورد با جرایم خرد از سخت گیری و انعطاف ناپذیری نامعقولی برخوردار باشد، چنین امری بر مقبولیت و کیفیت رابطه پلیس با شهروندان تأثیر خواهد گذاشت. استفاده پلیس و سایر قوا از تدابیر سخت گیرانه همانند انواع وسایل آزاردهنده کنترل اجتماعی مانند گشت ها و



بازرسی‌های نظامی، نقض حریم خصوصی اشخاص در بازرسی‌ها، انتظامی و نظامی کردن کنترل شهری از طریق توسل به وسایل جنگی مانند تانک و... از جمله مصادیق کیفرگرایی پلیسی است. بنابراین، با در پیش گرفتن چنین سیاستی نه تنها جایی برای صحبت از کیفرزدایی چه در نوع حذف کیفر و چه در نوع تعدیل نمودن کیفرها مطرح نمی‌شود، بلکه با هرگونه تسامح و انعطاف در مجازات‌ها برخورد شده و فرایند کیفرزدایی به فراموشی سپرده خواهد شد و سخت‌گیری به عنوان شیوه مقبول از سوی دولتمردان و سیاست‌گزاران کیفری معرفی خواهد شد. اعمال رفتارهای خشن پلیسی و یا توسعه تدابیر پلیسی اگرچه برای تنبیه مجرمان و نظم اجتماع لازم و ضروری است، اما تنها می‌تواند به صورت موقتی مسکنی برای دردهای اجتماعی باشد. به همین دلیل، می‌بایست نیروهای پلیسی، مردم‌محوری و بهینه‌سازی عملکرد را جایگزین نظامی‌گری نمایند. ریشه‌های این رویکرد به برخی از نظریه‌ها از جمله نظریه پنجره‌های شکسته و تسامح صفر باز می‌گردد. بر اساس نظریه پنجره‌های شکسته، جرم و بی‌نظمی به طور حتم با یکدیگر مرتبط می‌باشند. مفهوم این نظریه این است که چنانچه پنجره‌ای از یک ساختمان شکسته شود و تعمیر نگردد، به زودی دیگر پنجره‌ها نیز خواهند شکست. یک پنجره تعمیر نشده و شکسته خود نشانه‌ای از این است که هیچ کس نگران نیست و بنابراین، شکستن پنجره‌هایی بیشتر هزینه‌ای را به دنبال نخواهد داشت. به این ترتیب، به زودی کل ساختمان منهدم می‌شود. با این تمثیل برای پیشگیری از انهدام جامعه نیز باید به محض شکسته شدن اولین پنجره، به سرعت با هنجارشکن برخورد شود تا این رفتار تکرار نگردد. نظریه پنجره‌های شکسته معتقد است که ماندن شواهد مشهود از جرم، رفتار ضداجتماعی و ناآرامی‌های مدنی در مناطق پرجمعیت شهری حاکی از عدم اجرای قانون فعال محلی است و مردم را ترغیب به ارتکاب جنایات بیشتر و حتی جدی‌تر می‌کند. نظریه پنجره شکسته منجر به یک راهبردی پلیسی شد که به «تحمل صفر پلیس» معروف گشت. تحمل صفر پلیس تبدیل به اصطلاحی شد که به طریق تفاوت تعریف می‌شود و برای برخی افراد تداعی‌کننده اعمال خشونت‌آمیز و همه‌جانبه قانون است که هیچ ممنوعیتی را نمی‌شناسد و برای برخی دیگر یک راهبرد پلیسی است که جزئی از راهکارهایی است که برای مبارزه با جرائم خرد طراحی شده است. پذیرش این نظریه در عرصه سیاست‌های اجرایی مقابله با جرم سبب شد که پلیس راهبردهای مبتنی بر برخورد با هنجارشکنی‌ها را حتی با ارتکاب جرائم خرد و رویکرد سخت‌گیرانه در مقابل آنها در پیش بگیرد و بدین طریق دامنه مداخلات پلیس در قلمرو حقوق و آزادی‌های شهروندان افزایش یافت. بر اساس این نظریه، کلید اصلی حفظ نظم در دستان پلیس است؛ پلیسی که با اجرای قواعد غیررسمی اقتدار خود را نشان بدهد.

استدلال اساسی نظریه تسامح صفر بر آن است که جرم از بی‌نظمی به وجود نمی‌آید، بلکه جرم از تسامح و اغماض نسبت به انحرافات کوچک به وجود می‌آید. چنانچه جامعه و ضابطین با

جرایم بسیار خفیف و انحرافات جزئی با اغماض برخورد کنند، سبب می شود که در آن منطقه، بی نظمی به وجود آید و از دل این بی نظمی ناشی از عدم برخورد با جرائم ساده و خفیف، جرائم بزرگ و شدید به وجود می آید. لذا، برخورد قوی با جرائم ساده از جرائم بزرگ جلوگیری می کند و تسامح در برابر جرائم خرد اولیه، زمینه را برای ارتکاب جرائم بزرگتر و شدیدتر فراهم می نماید.

بر اساس تعریف مزبور، تسامح صفر یک سیاست بازدارنده با اعمال حداکثری ضمانت اجرای نقض هنجارهاست که معمولاً توسط پلیس اعمال می گردد.

#### ۱-۴. کیفرگرایی تقنینی

کیفرگرایی تقنینی ناظر به سخت گیری و شدت عمل نظام قانونگذاری و مراجع تصمیم گیرنده در وضع و تصویب قوانین است. چنین سیاستی منجر به جرم‌انگاری‌های جدید، افزایش مجازات‌ها، توسل به مجازات‌های خشن، حذف یا محدود کردن شرایط استفاده از آزادی مشروط، عفو، تعلیق مراقبتی و سخت گیرانه کردن قوانین آیین رسیدگی به جرائم می شود. هر اندازه که رویکردهای سخت گیرانه در وضع قوانین بیشتر باشد، به همان نسبت اعمال سیاست‌های کیفرزدايانه سخت‌تر خواهد شد. در واقع، سخت گیری کیفری با به حاشیه راندن رسالت اصلاحی و درمانی مجازات، اهدافی چون سزادهی، سلب توان کیفری و مدیریت ریسک ارتکاب جرم را دنبال می کند.

از جمله این قوانین می توان به قوانین سه ضربه در ایالات متحده امریکا اشاره نمود که در پی وقوع جنایاتی در جامعه تصویب شد. به موجب این قانون، مرتکبانی که سابقه دو بار جرائم خشونت آمیز یا جرائم مربوط به مواد مخدر را داشتند، اگر مرتکب یک جرم دیگر در بار سوم می شدند، به حبس ابد محکوم می گشتند. فرضیه اساسی این سیاست آن است که بازدارندگی عمومی از طریق اعمال مجازات سریع، قطعی و شدید (در اینجا مجازات حبس ابد بدون امکان اعطای آزادی مشروط) نسبت به بزهکاران مکرر حاصل می شود و بدین وسیله از امکان ارتکاب جرائم دیگر کاسته می گردد (غلامی، ۱۳۹۰: ۵۰۰). هدف این قوانین آن است که بزهکارانی را که با ارتکاب جرائم مکرر، نظم و امنیت اجتماعی را برهم می زنند، برای مدت طولانی از جامعه دور کرده و یا به طور کلی در حبس ابد نگه دارند. مشابه این قوانین در بسیاری از ایالت‌ها و در پی حوادثی که وجدان عمومی را جریحه دار نمودند، تصویب شد و تا اواسط سال ۲۰۰۴ بیست و شش ایالت و دولت فدرال واجد قوانینی شدند که منطبق بر معیارهای کلی قوانین سه ضربه می باشند.

کلیه قوانین سه ضربه با وجود برخی تفاوت‌ها، متضمن افزایش مجازات برای آن دسته از بزهکارانی هستند که یک یا بیشتر سابقه محکومیت کیفری دارند. این قوانین مقرر می دارند که بزهکاران مکرر علاوه بر تحمل مجازات جرم ارتکابی لخبیر، باید حداقل ۲۰ الی ۲۵ سال را بدون

امکان برخورداری از آزادی مشروط در زندان سپری کنند (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۰۸). این سیاست در کشورهای مختلف منجر به نتایجی شده است. اولین تاثیر کوتاه مدت اجرای قوانین مذکور در عمل، کندکاری دادگاه‌ها و تاخیر در صدور رای خصوصاً به دلیل ضرورت استفاده از هیات منصفه است (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۱۰). نتیجه دیگر اجرای این قوانین که موجب افزایش مدت اقامت زندانیان در زندان شده است، ازدحام جمعیت زندانیان و به علاوه، افزایش هزینه‌های مربوط به ساخت و نگهداری زندان‌های جدید و... است (فلاین<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵: ۱۱۸).

همچنین، در ایالت متحده امریکا سیاستی تحت عنوان «حقیقت در حکم» در زمینه مبارزه با بزهکاری مورد استفاده قرار می‌گیرد که از دهه آخر قرن بیستم تاکنون به مورد اجرا گذاشته شده است. مطابق این رویکرد، حکم محکومیت مجرمین خاص علی‌الخصوص مجرمین جرائم جنسی باید تا درصد معینی - معمولاً تا ۸۵ درصد و در برخی موارد تا ۱۰۰ درصد - به مورد اجرا گذاشته شود. هدف از اتخاذ این سیاست، محدود کردن قلمرو استفاده متداول از آزادی مشروط، تعلیق مراقبتی یا هر نوع تدبیر دیگری جهت آزاد کردن این دسته از بزهکاران است (غلامی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

علاوه بر موارد گفته شده، لغو نظام محکومیت‌های نامعین که به عنوان یکی از سازوکارهای اصلی نظام اصلاح و درمان در تمام ایالت‌های امریکا حاکم بود، یکی از جلوه‌های کیفرگرایی تقنینی به شمار می‌آید. این نظام اختیارات وسیعی در راستای فردی کردن مجازات در اختیار قاضی و کمیته آزادی مشروط قرار می‌داد، اما در راستای انتقادات فراوانی که به این نظام وارد شد (از جمله سوء استفاده قضات)، «از اواخر دهه ۱۹۶۰ گرایش‌های سخت‌گیرانه موجب تصویب قوانین جدید و انحلال نهادهایی چون مجازات‌های نامعین گشت. کنار گذاشتن نظام محکومیت‌های نامعین به منظور تضمین قطعیت احکام کیفری با اتخاذ سیاست‌هایی همراه بود که اختیارات قضات را در تعیین مجازات محدود و مجازات معینی را برای هر جرمی تعیین می‌کرد.» (طاهری، ۱۳۹۲: ۱۶۱).

جلوه دیگر از کیفرگرایی تقنینی در سخت‌گیری در اجرای مجازات‌ها است. اجرای مجازات شلاق با شدت نامتعارف به نحوی که موجب از بین رفتن سلامت جسمانی محکوم شود یا در زمان بیماری و اجرای علنی مجازات اعدام که موجب تخدیش بیشتر حیثیت انسانی محکوم و خانواده او می‌شود، از دیگر مصادق کیفرگرایی تقنینی در مرحله اجراست.

<sup>۱</sup> Flynn

## ۵-۱. کیفرگرایی قضائی

قاضی کیفری عهده‌دار وظیفه خطیری است و اهمیت آن به دلیل اختیاری است که قانون به وی داده تا بتواند افراد را به کیفر رسانده و آنها را به عواقب عمل خود آگاه سازد. او می‌تواند در اعمال کیفر به عدالت و انصاف متمایل شده و اهداف اصلاحی و تربیتی مجازات را به عنوان هدف از اجرای کیفر در نظر داشته باشد یا اینکه برعکس از این قدرت و اختیار نهایت استفاده را در اعمال کیفر و بلکه سخت‌ترین نوع آن بکند. اگر قاضی صاحب تدبیری قوی و فکری روشن باشد، از مجازات‌های متناسب با شخصیت مجرم استفاده نموده و اصل فردی کردن را به بهترین شکل اجرا می‌نماید. بنابراین، یکی از چالش‌های اساسی کیفرزدایی می‌تواند این باشد که بیش از باورهای کیفرزدا یانه، کیفرگرایی در میان قضات رواج داشته باشد. به این پدیده کیفرگرایی قضائی می‌گویند.

کیفرگرایی قضائی ناظر به اشتباهی نظام قضائی در استفاده حداکثری از ظرفیت‌های قانونی جهت صدور حکم به مجازات و اجرای آن از یک طرف و ایجاد و تاسیس نظام رسیدگی کیفری سخت‌گیرانه از سوی دیگر است (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۸: ۳۷۹). از جمله دلایل کیفرگرایی قضایی این است که برخی قضات به دلیل تأثیر عوامل شخصیتی ذاتاً کیفرگرا یا حتی کیفر افزا بوده و رویکرد تنبیه و مجازات را در جهت انتقام‌جویی قربانی موثرتر دانسته و جز در مواردی که استفاده از نهادهای کیفرزدا اجباری است (مانند مواردی که در فصل مربوط به جایگزین‌های حبس در نظر گرفته شده)، از این نهادها استفاده نکنند.

متأسفانه امروزه مباحث مرتبط با اصول و قواعد تفسیر قوانین و به ویژه تفسیر قوانین کیفری یکی از حلقه‌های مفقوده در دوره‌های آموزشی حقوق در دانشگاه‌های کشور است (رحمانیان، ۱۳۹۳: ۲۱۲). آموزش مباحث جرم‌شناسی و مبانی نهادهای کیفرزدا بسیار لازم و ضروری است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که برخی قضات صرفاً بر روی جنبه‌های تخصصی-حقوقی موضوعات تمرکز می‌نمایند، در حالیکه آموزش علوم انسانی از جمله روانشناسی، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی کیفری و روانپزشکی کیفری نیز برای قضات لازم و ضروری است. به طور کلی، قاضی باید نحوه قضاوت خود را آمیخته با حقایق علمی و مقتضیات انسانی نماید و معلوم کند متهم تا چه حد برای جامعه خطرناک است و لازم است که عکس‌العمل‌های متهم و خلق و خوی او را بررسی نموده تا دریابد که جرم ارتكابی از سوی او با عنایت به شخصیت وی امر اتفاقی بوده یا عادی است. بنابراین، نیاز است که مسئولین امر در جهت آشنایی قضات با این علوم و اطلاعات، اقدامات شایسته‌ای اتخاذ نمایند. لزوم این امر از این جهت است که «قضات پس از فراغ از تحصیل و شروع به کار عمدتاً از کار آموزشی کمی فاصله می‌گیرند و از طرفی دیگر، آشنایی با این علوم ابزار کار قاضی برای قضاوت صحیح و فردی کردن کیفر و نیز اتخاذ روش‌های نوین کیفرزدایی

می‌باشد.» (داوودی گرمارودی، ۱۳۷۴: ۳۸۰). مطالعات به عمل آمده حاکی است که «قضات جوان و تحصیلکرده در مدارج کارشناسی ارشد و بالاتر خلاف قضات قدیمی و سنتی کمتر تمایلی به استفاده از ابزار زندان دارند و حتی‌المقدور از سایر نهادهای جایگزین یا تاسیسات حقوقی دیگر در احکام خود پیش‌بینی می‌کنند.» (میلکی، ۱۳۸۵: ۲۵).

در علت ایجاد روحیه کیفرگرایی در میان قضات می‌توان به نقش افکار عمومی و فشارهای عمومی بر آنها نیز اشاره نمود؛ بدین صورت که علی‌رغم اینکه مجریان سیاست کیفری کارگزاران دستگاه قضایی هستند، اما همانطور که گفته شد، افکار عمومی و نگرش مردم به پدیده مجرمانه و شیوه کیفردهی بر سیاست جنایی کشور نیز تاثیر دارد و در بسیاری از پرونده‌ها شاهد این موضوع هستیم که علی‌رغم وجود زمینه‌هایی برای توسل به یکی از نهادهای کیفرزدا، به جهت وجود التهابات ناشی از آن جرم در جامعه شدیدترین نوع مجازات برای مجرم در نظر گرفته شده است؛ به گونه‌ای که ممکن است حتی در مرحله رسیدگی قضائی نیز فشار افکار عمومی منجر به نقض برخی اصول دادرسی گردد. از جمله محدود نمودن تخفیف مجازات در مورد جرائم خشن که آسیب و انزجار عمومی بیشتری را در جامعه و بین بزه‌دیدگان ایجاد می‌کند. در این نوع جرائم تحت تاثیر مردم و بزه‌دیدگان و فشاری که ممکن است گروه‌های مردمی به دستگاه قضائی وارد نمایند، این نهاد در اعمال مجازات اگر هم به سوی تشدید و سخت‌گیری کیفری حرکت ننماید، حداقل ممکن است با خودداری از اعمال تخفیف مجازات، رویکرد سخت‌گیرانه را برای مرتکب مورد پذیرش قرار دهد (رجبی سلمان، پیشین: ۶۳۹). زمانی که طیف گسترده‌ای از مردم خواهان اجرای مجازات‌ها هستند، سیاست تساهل و کمینه‌گرایی تحت تاثیر جریان‌ات کیفرخواه قرار می‌گیرد و در چنین شرایطی بین افزایش عوام‌گرایی کیفری و کیفردهی غیرقانونی نوعی ارتباط به وجود می‌آید (پرت، ۲۰۰۸: ۳۶۴).

## ۲. بررسی تحلیلی تاثیر کیفرگرایی بر الگوهای کیفرزدا

در مطالعه الگوهای مرتبط با کیفرزدایی، هدف بررسی مدل‌های پاسخ به جرائم در راستای اهداف سیاست کیفرزدایی می‌باشد. با توجه به اینکه کیفرزدایی به عنوان سیاستی که در راستای حذف یا تعدیل مجازات‌ها و یا غیرکیفری‌سازی شیوه‌های پاسخ به جرائم می‌باشد، می‌توان گفت که در نقطه مقابل کیفرگرایی حرکت می‌کند. می‌توان گفت الگوهای حداقل مداخله و عدالت ترمیمی را به عنوان الگوهای مرتبط با این سیاست برشمرد.

### ۲-۱. الگوی حداقل مداخله

تعیین جرائم و وضع مجازات‌ها یکی از بارزترین مصادیق مداخله کیفری دولت در امور شهروندان است. در حوزه وضع و اعمال مجازات‌ها نیز ثابت شده است که ایده سخت‌گیری و در بند کردن

همه مجرمین برترین ایده نیست (تی کالن، ۱۳۸۶: ۳۲)؛ زیرا توسل بیش از حد به حقوق کیفری به قانونگذار دلیل کافی می‌دهد که همه رفتارهای غیراخلاقی را جرم‌انگاری کند (فلچر، ۱۳۸۷: ۳۱۹) و این امر باعث تورم کیفری در ابعاد جرم‌انگاری و کیفرگذاری می‌شود. کارکرد مجازات صرفاً حمایت فرعی و جانبی و نه حمایت گسترده و همه‌جانبه از منافع، مصالح و ارزش‌هاست (نوبهار، ۱۳۹۰: ۹۴). به همین دلیل اگر حفظ حقوق و آزادی‌های شهروندان را به عنوان ارزش ضروری در نظر بگیریم، نتیجه آن پذیرش اصلی به نام اصل حداقل مداخله یا اصل حداقل بودن حقوق جزا خواهد شد (سمیعی عارف، ۱۳۹۰: ۱۷). با قرار دادن این اصل به عنوان مبنا، الگویی تحت همین عنوان به نام الگوی حداقل مداخله نیز مطرح می‌شود. به موجب این الگو باید اثبات گردد که مداخله دولت در حوزه حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان از طریق ایجاد محدودیت‌های کیفری لازم است (چانشک<sup>۱</sup>، ۱۹۹۴: ۶۴).

در این الگو به کارگیری حقوق کیفری منوط به این است که بر اساس نیاز جدی و شدید همزیستی مسالمت‌آمیز، توسل به ابزار جزائی ضرورت داشته باشد. بنابراین، اگر ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز وجود نداشته باشد، وضع قوانین جزائی و مجازات‌ها محدودیتی ناروا خواهد بود (فلاحی، ۱۳۹۴: ۲۱۹). به عبارت مصطلح حقوقدانان، استفاده از کیفر در صورت ضرورت انتخاب می‌شود. اصل ضرورت بدین معناست که استفاده از حقوق کیفری برای عملی که قابلیت کنترل را داشته و نظارت بر آن نیز لازم است در صورتی خواهد بود که آن عمل با استفاده از دیگر ابزارهای غیرحقوقی و حقوقی غیر کیفری محدود نشده باشد. در این خصوص تشبیه وجود دارد که می‌گوید اگر قرار باشد برای شکستن یک فندق از پتک استفاده شود، فندق خرد می‌شود و دیگر قابل خوردن نیست. این تشبیه به حوزه انتقاد از استفاده حداکثری از مجازات‌ها که می‌تواند نتایج نامطلوبی داشته باشد، قابل تسری است و با توجه به اینکه حقوق کیفری یک مکانیسم پیشگیرانه است که در کنار آن سایر مکانیسم‌ها هم وجود دارد که در بسیاری از زمینه‌ها موفق‌تر از مجازات هستند، بهتر است از ابزارهای جایگزین مداخله‌های رسمی و کیفری و ابزارهای غیررسمی مثل ابزارهای مدیریتی، اقتصادی، مذهبی و کنترل‌های اجتماعی و ضمانت‌اجراه‌های اداری و مدنی که قابلیت تنظیم رفتار اشخاص در جامعه را دارند، استفاده نمود که با این شیوه علاوه بر اینکه قلمرو حاکمیت شخصی افزایش می‌یابد، حقوق و آزادی‌های شهروندان نیز در یک فرایند کیفری محترمانه تامین شده و زمینه‌های ارتکاب مجدد جرائم کاهش می‌یابد.

این دیدگاه به شکل دیگر نیز مطرح شده است؛ بدین صورت که گفته شده حقوق کیفری نباید دخالت کند مگر در قالب آخرین راه‌حل (پرساک<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۳۳). عبارت آخرین راه‌حل بدین

<sup>1</sup> schonscheck

<sup>2</sup> Peršak

معناست که راه‌حل‌های دیگری به جز مجازات می‌تواند برای برخورد با پدیده مجرمانه وجود داشته باشد. اصل حداقل بودن حقوق جزا هنگامی که با اصل آخرین راه‌حل تداخل می‌یابد، چنین معنایی را پیدا می‌کند که همیشه در واکنش به یک رفتار چندین راه وجود دارد. یک راه واکنش اخلاقی، کنترل‌های اجتماعی از طریق محیط‌های اجتماع مانند خانواده، مدرسه، محیط شغلی و... است. در کنار این واکنش‌ها نیز یک راه واکنش حقوقی می‌باشد و بخشی از این واکنش، واکنش کیفری است. لذا، باید برای برخورد با یک مشکل بررسی کرد که چه امکانات دیگری غیر از مجازات داریم (محمودی، ۱۳۸۸: ۱۲) و اگر روش‌های دیگر در کنترل موثر نبودند، آن رفتار را جرم‌انگاری کرده و با واکنش مجازات با آن برخورد کرد (سمیعی عارف، ۱۳۹۰: ۷۶). اما اگر وسایل غیر کیفری در پیشگیری به خوبی یا بهتر از ضمانت اجرای کیفری عمل کنند، در این صورت نباید به حقوق کیفری متوسل شد.

پایبندی به الگوی حداقل مداخله باعث تقویت نظام کنترل غیررسمی/اجتماعی می‌شود، زیرا عدم مداخله کیفری دولت موجب توجه بیشتر به اقدامات کنشی از یک سو و افزایش مشروعیت مشارکت مردمی و نظارت متقابل شهروندی از سوی دیگر می‌گردد (غلامی، ۱۳۹۳: ۲۷). با اعتنای به این اصل اعتدال‌گرایی جایگزین افراط‌گرایی کیفری خواهد شد و در نتیجه توسل حداقلی به حقوق کیفری، نه تنها زمینه سوءاستفاده از حقوق جزا، مفاهیم، ابزارها از بین می‌رود، بلکه موجبات تعدیل مصرف مفاهیم، ابزارها و نهادهای کیفری از طریق توسل به حقوق جزا به عنوان گریزناپذیرترین و حداقل‌ترین چاره ممکن نیز فراهم خواهد شد (غلامی، ۱۳۹۳: ۱۱). اما اگر کیفرگرایی به این الگو راه یابد، در ابعاد مختلف تاثیرات منفی خواهد گذاشت؛ برای مثال، در عرصه فرهنگی مردم هیچ‌گاه به اصل حداقل بودن مداخله کیفری معتقد نبوده و خواهان اعمال شدید و فوری کیفرها بر مجرمین می‌باشند. در عرصه تقنینی قوانین سخت‌گیرانه و مقتبس از احساسات جمعی وضع می‌گردد که هیچ‌گونه مبنای علمی ندارند و یا در عرصه قضائی، قضات روی گردان از نهادهای کیفرزدا شده و این امر موجب افزایش جمعیت کیفری می‌شود.

## ۲-۲. الگوی عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی الگویی است که بر پایه ترمیم و جبران آسیب‌های وارده بر بزه‌دیده و ترمیم روابط میان سهامداران جرم و ارتقا جایگاه و موقعیت بزه‌دیدگان و بزه‌کاران و اعضای جامعه محلی در فرایند رسیدگی به جرم بنا شده است و نشانگر تحول در بینش‌ها و دیدگاه‌های مربوط به بزه، بزه‌کار، بزه‌دیده، نظام عدالت کیفری و واکنش در مقابل پدیده مجرمانه است. در تعریفی دیگر «عدالت ترمیمی فرایندی است که به وسیله آن همه طرفین دارای نقشی در یک جرم خاص برای چگونگی برخورد با عواقب بعدی جرم و الزامات آن در آینده با مشارکت یکدیگر به راه‌حلی

جمعی می‌رسند.» (وان نس<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۲). بنابراین، عدالت ترمیمی شیوه‌ای برای اصلاح نظام عدالت کیفری محسوب نمی‌شود، بلکه مفهومی برای تحول کل نظام حقوقی، زندگی و رفتار افراد و حتی سیاست دولت‌ها در ابعاد مختلف محسوب می‌شود (فرهمند، آقایی‌نیا، ۱۳۹۵: ۷۲).

این الگو روش جدید اندیشیدن درباره جرم و هم درباره چگونگی پاسخ به آن است (غلامی، ۱۳۹۰: ۷). «در این الگو به جای اعمال مجازات، بزه‌دیده با بزهکار روبه رو شده و نیازهای خود را با بزهکار مطرح می‌کند. از نظر این دیدگاه، اعمال مجازات یا تحمل آن از جانب بزهکار، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی واقعی نیست. مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی مستلزم رو در رو شدن بزهکار و بزه‌دیده و ابراز ندامت نسبت به آنچه که فرد انجام داده است، می‌باشد و سعی می‌شود به جای اعمال مجازات به عنوان تنها راه حل خسارات وارده به بزه‌دیده جبران گردد. در این حالت است که مشارکت فعالانه و اختیاری بزهکاران افزایش یافته و رویکردهای سزادهی مثل طرد کردن و اجبار به تحمل مجازات کاهش خواهد یافت و بدین طریق است که زمینه برای پذیرش و ادغام مجدد مرتکب فراهم می‌شود (جانسون، ۱۳۸۹: ۲۰۱). در این پارادایم بزهکاران به عنوان افراد دارای احترام در خلال فرایندهای ترمیمی از آثار واقعی و انسانی و اجتماعی عمل خویش بر بزه‌دیده و جامعه و وابستگان او آگاه شده و به طور فعال و آگاهانه مسئولیت‌های ناشی از عمل مجرمانه خویش را قبول می‌نماید. در حالی که در رویکردهای کیفرگرا به هیچ وجه به خسارات بزه‌دیده توجه نشده و هدف فقط کیفردهی یا شدت‌گرایی در اعمال کیفر است.

### بحث و نتیجه‌گیری

به طور کلی می‌توان گفت کیفرگرایی به عنوان یکی از مهم‌ترین تحولات پاسخ به جرم شناخته شده است که با گسترش آن در ابعاد مختلف زمینه بروز پدیده افزایش جمعیت کیفری را فراهم ساخته است. در چنین شرایطی رویکرد کیفردهی و شدت‌گرایی به عنوان یک امر مطلوب و رسالت اساسی در سیاست‌های جنایی مبتلا به آن نهادینه می‌شود و این امر از حیث فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی پیامدهای نامطلوبی را به همراه خواهد داشت. حقوق کیفری تیغ برنده‌ای است که اگر زیاد و نابجا به کار رفته شود، کارآیی خود را از دست می‌دهد و به جای آنکه در مقابله با جرم تأثیرگذار باشد، به افزایش جرائم کمک خواهد کرد. هر اندازه که دولت‌ها از دیدگاه‌های کیفرگرایانه بیشتر متأثر باشند، به همان اندازه از ظرفیت‌های انسانی دورتر خواهند شد و فضای زیست عادی شهروندان به فضای زیست کیفری تبدیل می‌شود؛ به گونه‌ای که حتی ممکن است علاوه بر بزه به انحراف نیز پاسخی کیفری داده شود. اما اگر الگوهای کیفرگرایانه تغییر و تعدیل یابند و از الگوهای کمینه‌گرا در اعمال مجازات‌ها استفاده شود، می‌توان به جای

<sup>1</sup> Vanness





ایجاد جوی پلیس مآبانه و سخت گیرانه که تاثیری در تحقق اهداف نهایی مجازات‌ها (اصلاح و بازپذیری مجرم) ندارند، از فضایی بهره برد که نه تنها خشونت در آن کاهش می‌یابد، بلکه میل به تعامل در میان مردم و قانونمندی را افزایش داد و بدین طریق با جبران خسارات و ضررهای وارد بر بزه‌دیده از ظرفیت‌های اخلاقی جامعه بهره برد و نقشی کاملاً استثنایی برای حقوق کیفری قائل شد.

### **تشکر و قدردانی**

در پایان از زحمات کلیه کسانی که در نگارش و تدوین این مقاله با نظرات نقادانه و گرانقدر خود نویسندگان را یاری نموده‌اند، تقدیر و تشکر می‌شود.

## منابع

- پرت، جان (۱۳۹۲). **عوام‌گرایی کیفری**، ترجمه هانیه هژبرالساداتی، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
- تی کالن، فرانسیس (۱۳۸۶). **بحران زندان در ایالات متحده امریکا**، ترجمه لیلا اکبری، فصلنامه حقوقی گواه، (۱۱): ۳۶-۲۵.
- جانسون، گری (۱۳۸۹). **عدالت ترمیمی، شرم و بخشش**، ترجمه حسین سمیعی زنوز و مجتبی نقدی نژاد، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ۵ (۱۶): ۱۹۷-۲۳۰.
- جواد ساداتی، محمد؛ نجفی ابرند آبادی، علی حسین؛ نوبهار، رحیم (۱۳۹۶). **تبارشناسی پیوند کیفر و قدرت در نظام حقوقی ایران**، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناختی، (۱): ۳۷-۶۴.
- جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا؛ جواد ساداتی، سید محمد (۱۳۹۴). **مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی کیفری**، پژوهش حقوق کیفری، ۳ (۱۱): ۳۸-۹.
- داوودی گرمارودی، هما (۱۳۷۴). **کیفرزدایی در حقوق موضوعه ایران**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- رحمانیان، حامد (۱۳۹۳). **ابزارگرایی کیفری، بسترها، جلوه‌ها و پیامدهای آن**، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
- سمیعی عارف، زهرا (۱۳۹۰). **اصل حداقل بودن حقوق جزا**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی.
- شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۹۲). **حقوق شهروندی**، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
- طاهری، سمانه (۱۳۹۲). **سیاست کیفری سختگیرانه**، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
- غلامی، حسین (۱۳۹۵). **کیفرگرایی، مفهوم و گونه‌های آن**، مجموعه مقالات نکوداشت دکتر سیلویا تلنباخ، به کوشش حسین غلامی، تهران، نشر میزان.
- غلامی، حسین (۱۳۸۷). **الفاگرایی و کنترل جرم، تناقض در اصطلاحات**، پژوهش حقوق و سیاست، (۲۴): ۳۴۸-۳۲۴.
- غلامی، حسین (۱۳۸۴). **سیاست کیفری سخت‌گیرانه**، فصلنامه دانش انتظامی، ۲۷ (۴): ۱۲۱-۹۵.
- غلامی، حسین (۱۳۸۸). **سیاست کیفری سلب توان بزهکاری**، مجله تحقیقات حقوقی، (۵۰): ۴۹۷-۵۳۰.
- غلامی، حسین (۱۳۹۳). **اصل حداقل بودن حقوق جزا**، نشر میزان، چاپ اول.
- غلامی، حسین (۱۳۹۰). **درآمدی بر آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری جنایی در قبال پیشگیری از تکرار بزهکاری و بزه‌دیدگی در ایران**، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، (۱): ۱۸-۳.
- فرجیها، محمد (۱۳۸۵). **بازتاب رسانه‌ای جرم**، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، ۶ (۲۲): ۸۶-۵۷.
- فرهمنده، مجتبی؛ آقایی نیا، حسین (۱۳۹۵). **جلوه‌های عدالت ترمیمی در نهادهای موجب سقوط کیفر در قانون مجازات اسلامی**، فصل‌نامه پژوهش‌های دانش انتظامی، ۱۸ (۳): ۸۷-۶۵.

- فرهمند، مجتبی (۱۳۹۶). **جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری ایران**، نشر میزان، چاپ اول.

- فلاحی، احمد (۱۳۹۴). **اصل ضرورت در جرم‌انگاری و محدودیت‌های وارد بر دخالت کیفری در مصرف مواد مخدر**، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، ۶(۱): ۲۴۰-۲۱۷.

- فلچر، جورج پی (۱۳۸۷). **جایگاه بزه‌دیدگان در نظریه سزادهی**، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، مجله حقوقی دادگستری، (۶۲): ۳۲۰-۳۰۳.

- کاشفی اسماعیل زاده، حسن، ۱۳۸۴، **جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی، علل و جلوه‌ها**، مجله الهیات و حقوق، (۱۵ و ۱۶): ۲۹۸-۲۵۷.

- محمودی جانکی، فیروز (۱۳۸۸). **حمایت کیفری از اخلاق، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)**، انتشارات سمت، چاپ دوم.

- محمودی جانکی، فیروز؛ مرادی حسن آباد، محسن (۱۳۹۰). **افکار عمومی و کیفرگرایی**، مجله مطالعات حقوقی، (۲): ۲۱۴-۱۷۵.

- میلیکی، ایوب (۱۳۸۵). **حبس‌زدایی خردگرا، خروج از بحران کیفری**، ماهنامه اصلاح و تربیت، (۵۳): ۲۵-۲۱.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۸). **پیشگیری از بزهکاری و پلیس محلی**، مجله تحقیقات حقوقی، (۲۵ و ۲۶): ۱۵۰-۱۲۹.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۸). **دایره‌المعارف علوم جنائی**، کتاب چهارم، نشر میزان.

- نوبهار، رضا (۱۳۹۰). **اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری**، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، (۱۰): ۱۱۴-۹۱.

- نیکوکار، حمیدرضا؛ همت پور، بهاره (۱۳۹۱). **ترس از جرم**، نشر میزان، چاپ اول.

- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۸). **جهانی شدن، امنیت و پلیس**، فصلنامه مطالعات راهبردی، (۴۴): ۱۴۹-۱۲۳.

-Bottoms, Antony Edward, (1995). **The Philisophy and Politic of punishment and sentencing" in politics of sentencing reform** (Eds Clarkson, chris & Morgan Rod oxford clarendon press pp17-50.

- Flynn, Edward, (1995). **Three – strikes legislation: prevalence and definitions in Critical criminal justice issue**, s pp133-122.

- Geld Karen (2006). **Myths and Misconceptions: Public Opinion versus Public Judgment about Sentencing**. Melborn/Auster: sentencing.

- Pratt, John, (2008). **when penal pupolism stops: legitimacy scandal and the power topunish in new Zealand**. Australian and new Zealand journal of criminology, volume 41, number 3, pp351-368.

- Peršak, Nina (2007). **Criminalising Harmful Conduct the harm principle its limits and continenatal counterparts**, Springer press

- Schonsheck, Jonathan, (1994). **On criminalization; an essay in the philosophy of criminal law**, kluwer Academic publishers, Netherland.

-Van Ness, Daniel, (2007). **Hand book; of restorative justice**, wilan publishing, first published.